



## Criticism of the Doubt about the Existence of Words Contrary to Reality in the Qur'an\*

Seyyed Sajjad Khosravi<sup>1</sup>  
Ibrahim Noei<sup>2</sup>

### ABSTRACT

Speech is an act that brings the speaker to some of his goals, such as conveying concepts, questions, exclamations, and others. In order to achieve these goals through speech, rational people impose on themselves to observe some principles, including avoiding speaking in a way that contradicts reality. Based on this principle, people try not to contradict existing facts. If a speaker like God Almighty addresses people in the heavenly books, they expect Him to have adhered to this principle too. Some Orientalists have tried to cast doubt on the Qur'an's lack of commitment to this principle by referring to some verses of the Qur'an. As for Muslims, they believe that the Qur'an is the word of God, and the verses of the Qur'an do not contradict definitive truths.

The current research, through a library method and a critical study of the works of Muslim scholars and Orientalists on the Qur'an, has concluded that most of the doubts raised by the Orientalists in this regard are due to the fact that their criterion of contradiction to the truth is the conformity or non-conformity of the verses of the Qur'an with the holy books of the Jews and Christians. It is easy to respond to this question due to the exposure of the Holy Books to distortion. Indeed, the Qur'an has priority over all other holy books because of its immunity from distortion. Also, some of the Orientalists' doubts are because of their lack of mastery of Arabic literature and the sciences of the Qur'an, or because of their stubbornness towards the religion of Islam. The words of the Qur'an in all the verses presented by the Orientalists are reasonable and completely consistent with the truth, and do not contradict certain facts and realities.

**KEYWORDS:** The Holy Qur'an, Words Contrary to Reality, Rationalism in Speech, Orientalists.

\* Received: 2024 Jan ٦, Accepted: 2024 Mar 18.

<sup>1</sup> Doctoral student of Theoretical Foundations of Islam, Shahid Beheshti University, Tehran | khosravisaajjad8@gmail.com

<sup>2</sup> Assistant Professor Shahid Beheshti University of Tehran | ebrahim.noei@yahoo.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## نقد شبهه وجود گفتار مخالف با واقع در قرآن\*

سید سجاد خسروی<sup>۱</sup>

ابراهیم نوئی<sup>۲</sup>

### چکیده

گفتار فعلی است که متکلم را به شماری از مقاصد خود (انتقال مفاهیم، استفهام، تعجب و...) می‌رساند. عقلاً برای نیل به این مقاصد از طریق فعل گفتار، خود را ملزم به رعایت برخی اصول می‌داند. یکی از این اصول، پرهیز از گفتار مخالف با واقع است. مطابق این اصل، انسان‌ها تلاش دارند گفتارشان با حقایق و واقعیت‌های موجود مخالفتی نداشته باشد. آنان هنگامی که مخاطب سخن گوینده‌ای (از جمله خداوند در کتاب‌های آسمانی) قرار می‌گیرند از او انتظار دارند چنین اصلی را رعایت کرده باشد. برخی از مستشرقان با التفات به همین اصل کوشیده‌اند این شبهه را القا کنند که قرآن به این اصل پایبند نبوده است. آنان برای این مدعا شواهدی را از آیات قرآن ذکر می‌کنند. البته مسلمانان قرآن را کلام الهی می‌دانند معتقدند گفتار قرآن بر خلاف حقایق و واقعیت‌های مسلم سخنی نگفته است. پژوهش حاضر که با مطالعه کتابخانه‌ای و انتقادی در آثار قرآن پژوهان مسلمان و مستشرقان سامان یافته، به این نتیجه رسیده است که بیشتر شبهات مستشرقان در این راستا به این دلیل است که ملاک مخالفت یا عدم مطابقت برخی از آیات قرآن با واقع را عدم تطابق آن آیات با کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان دانسته‌اند و البته که به دلیل تحریف کتب مقدس، این قبیل شبهات قابل پاسخ است؛ بلکه قرآن به دلیل مصون بودن از تحریف نسبت به کتب مقدس دیگر اولویت دارد. همچنین برخی از شبهات مستشرقان ناشی از عدم تسلط به ادبیات عرب و علوم قرآنی یا به خاطر عناد آنان با دین مبین اسلام رخ داده است و گفتار قرآن در تمامی آیات مورد ادعای مستشرقان کاملاً معقول و مطابق حقیقت بوده و با حقایق و واقعیت‌های مسلم مخالفت ندارد.

**کلید واژه:** قرآن، گفتار مخالف با واقع، عقلانیت گفتاری، مستشرقان.

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸.

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی تهران، رشته مدرسی مبانی نظری اسلام؛ (نویسنده مسئول) | se-

khosravi@sbu.ac.ir

۲. استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی تهران | E-noei@sbu.ac.ir

## ۱. درآمد

انسان‌ها همواره در پی آن هستند که اعمال خود را بر پایه اصول و ضوابطی بنا کنند که معقول باشند. یکی از افعالی که انسان‌ها به طور روزمره با آن سر و کار دارند فعل گفتار است. انسان‌ها می‌کوشند در گفتار خود به گونه‌ای عمل نکنند که از دایره عقلانیت خارج شوند. این ملاحظه آن‌ها را به رعایت اصولی در گفتار و می‌دارد که همگانی‌اند و به عنوان پیش فرض برای کنش‌ها و واکنش‌های گفتاری آن‌ها در نظر گرفته می‌شوند. رعایت این اصول آنان را به عقلانیت در مقام گفتار می‌رساند. یکی از مهم‌ترین این اصول پرهیز از گفتار مخالف با واقع است. مطابق این اصل انسان‌های عاقل هنگام سخن گفتن می‌کوشند کلامشان با واقعیت مخالف نباشد و هر گفتاری را هم که از کسی می‌شنوند با این معیار می‌سنجند و اگر آن را مخالف با واقعیت یافتند از پذیرش آن سر باز می‌زنند.

بنا بر نظریه جی. آل. آستین از نخستین تحلیل‌گران کنش گفتاری، گفتارهای انسان برای اینکه به کمال مطلوب برسند سه مرحله را پشت سر می‌گذارند.

مرحله نخست «فعل گفتار»: گوینده باید جملات معناداری را ایراد کند.

مرحله دوم «فعل ضمن گفتار»: گوینده باید برای بیان آن فعل هدفی داشته باشد؛ یعنی بخواهد با بیان این جمله معنادار مفهومی را به شنونده و دریافت‌کننده انتقال دهد. اگر شخصی ساهی جمله‌ای را به زبان بیاورد چون قصد انتقال معنا را نداشته است فعل ضمن گفتار از او صادر نشده و گفتار او در همان مرحله اول باقی می‌ماند.

مرحله سوم «فعل بعد از گفتار»: مخاطب نسبت به شنیدن فعل گفتار و فعل ضمن گفتار متکلم عکس‌عملی نشان دهد و فعلی و واکنشی را انجام دهد (ر. ک: قائمی نیا، ۱۳۸۱ ش: ۷۲-۷۰).

با توجه به نظریه آستین باید گفت گفتارهایی که مخالف با واقع هستند در مرحله سوم دچار مشکل می‌شوند و جملات ایراد شده در دو مرحله نخست بی‌نقص‌اند؛ زیرا هم معنا دار هستند و هم از بیان آن‌ها قصد انتقال معنا وجود داشته است، لکن در گام سوم چون جملات با آنچه که در واقع وجود دارد، مخالفت داشته است فاقد عقلانیت گفتاری می‌گردند. البته اشکال در گام سوم تنها به دلیل پرهیز نکردن از گفتار مخالف با واقع نیست، بلکه عدم

پابندی به اصل‌های دیگری چون اصل پرهیز از گفتار خردستیز یا اصل پرهیز از گفتار خرد گریز نیز گفتار را خدشه دار می‌کند و منجر به عدم عقلانیت گفتاری خواهد شد. برخی از مستشرقان با طرح پاره‌ای از شبهات می‌کوشند نشان دهند قرآن به اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع عمل ملتزم نیست و از این جهت باید گفت فاقد عقلانیت گفتاری است. پژوهش حاضر که به روش توصیفی و انتقادی نگارش یافته به دنبال تبیین اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع در قرآن است تا به واسطه بررسی این اصل شبهات مستشرقان را که جنبه‌ای نو پیدا کرده، پاسخ داده و نشان دهد قرآن به اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع ملتزم بوده و واجد عقلانیت گفتاری است.

در اهمیت این پژوهش علاوه بر غبار زدایی شبهات از ساحت قرآن کریم می‌توان به جدید بودن این مبحث اشاره کرد؛ زیرا موضوع عقلانیت گفتاری به ویژه اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع تا کنون به صورت مستقل مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و این اثر می‌تواند گامی در جهت رشد این نگاه نو به مباحث قرآنی و کلامی باشد. در پیشینه این مسئله تنها می‌توان به کتبی مانند «شبهات و ردود حول القرآن الکریم» آیت الله معرفت یا کتاب «أضواء علی متشابهات القرآن» نوشته شیخ خلیل یاسین عالم لبنانی معاصر اشاره کرد. بدیهی است رویکرد ما در این تحقیق با رویکرد این گونه کتب متفاوت است هر چند ممکن است برخی شبهات مشترک باشند لکن ما شبهات را از نظرگاه عقلانیت گفتاری بررسی می‌کنیم تا مشخص گردد آیا قرآن به اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع که یکی از مهم‌ترین اصول عقلانیت گفتاری است ملتزم بوده است یا خیر؟

## ۲. مفهوم‌شناسی

**عقلانیت گفتاری:** عقل قوه‌ای درون انسان است که به کمک آن می‌فهمد (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۵: ۵۰۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۷) و خود را از گرفتار شدن در دام ضد آن یعنی جهل (ابن درید، ۱۹۸۷ م، ج ۲: ۹۳۹) محفوظ می‌دارد. عقلانیت هم که مصدری صناعی از «عقلانی» است به نوعی بر هر یک از باورها، گفتارها و رفتارهایی اطلاق می‌شود که مبتنی بر عملکرد قوه عقل در حوزه‌های نظری و عملی هستند؛ بنابراین عقلانیت گاهی وصف اعمال (و از جمله گفتار) و زمانی هم وصف باورهای اختیاری انسان قرار می‌گیرد.

انسان وقتی گفتاری را ایراد می‌کند در پی آن است که به واسطه آن گفتار با مخاطبش ارتباط برقرار کند. این ارتباط زمانی صورت می‌گیرد که مبتنی بر اصولی باشد که به نحوی با عملکرد و انتظارات عقل تناسب داشته باشد. البته مراد از ضابطه مند بودن صرفاً توجه به نکات و فنون ادبی و بلاغی نیست، بلکه شامل همه اصول و ضوابطی می‌شود که عقلاً خود را به هنگام گفت‌وگو ملزم به رعایت آن می‌دانند. بنابراین مقصود ما از عقلانیت گفتاری، همان عقلانیتی است که انسان‌های عاقل به هنگام گفت‌وگو بر رعایت آن اصرار می‌ورزند و هر گونه نقضی نسبت به آن را به منزله گفتار و فعلی که شایسته توجه و مخاطب با عقل نیست می‌شمارند.

**اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع:** تعیین دقیق و کامل همه اصول لازم‌الرعیه و مطابق با عقلانیت و مورد قبول همه عقلاً در مقام گفت‌وگو، امری نیست که از رخنه مناقشات ایمن بماند، با این وجود به نظر می‌رسد درباره برخی از این اصول کمتر مجال مناقشه فراهم می‌شود. یکی از این اصول و ضوابط «اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع» است. هیچ عاقلی خود را ملزم به پذیرش سخنی نمی‌داند که علم دارد مخالف با واقع است و بالتبع انتظار هدایت از آن سخن را هم هرگز ندارد. همچنین عقلاً به خود اجازه نمی‌دهند که با سخنانی مخالف با واقع دیگران را به راه راست و فضایل عقلانی هدایت کنند. حتی زمانی که فردی در گفت‌وگویش از شعر، تشبیه، استعاره، مجاز و مانند آنها استفاده می‌کند ترجیح می‌دهد به مخاطبش به روشنی منتقل کند که از این قالب‌ها بهره می‌برد و انتظار واقع‌نمایی از این قالب‌ها را نداشته باشد. در باب کتاب‌های آسمانی و به طور خاص قرآن کریم هم این انتظار به‌جایی است که مخاطب آن‌ها فرضشان آن باشد که بنا نیست با سخنانی مخالف با واقع فریبشان دهند و انتظار داشته باشند هدایت شوند و نسبت به آن سخنان واکنش درخوری از خود نشان دهند.

وقتی ما سخنی می‌گوییم مخاطب ما، بنا را بر این می‌گذارد که آنچه در گفتار ما آمده با واقع مطابق است مثلاً وقتی من یک داستانی را از گروهی نقل می‌کنم اصل بر این است که من حقایق و واقعیت‌های آن داستان را آن‌گونه که هست بازگو کنم، اما اگر من در بیان داستان چیزهایی بگویم که خلاف واقع باشد، مخاطبان این را از من نخواهند پذیرفت؛ زیرا

عقلانیت گفتاری اقتضای این را دارد که من در گفتار خویش مخالف با واقع سخن نگویم، طبیعتاً اگر قرآن کتابی آسمانی است و از سوی خداوند آمده، نباید واجد گفتاری خلاف واقع باشد، همان گونه که خود قرآن می گوید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسری / ۳۶)؛ یعنی برای اینکه گفتاری خلاف واقع را نگویی آنچه را که نمی دانی دنبال نکن. اما مستشرقان ادعا دارند در قرآن موارد بسیاری دیده می شود که خلاف واقع سخن گفته است. ریکالدو مستشرق ایتالیایی در کتاب خود<sup>۱</sup> می گوید قرآن چیزی جز ترکیبی از بدعت های کهن نیست که بزرگان کلیسا آنها را رد کرده اند چرا که در آن، داستان های متعدد خیالی هست که هیچ اساسی در سنت انجیلی ندارند (رحمتی، ۱۳۸۱ ش: ۸). در ادامه به برخی از این شبهات و پاسخ آن ها خواهیم پرداخت.

### ۳. شبهات مربوط به مخالفت گفتار قرآن با واقع

این گونه نیست که همه مستشرقان گزاره های تاریخی قرآن را مخالف با واقع نمی دانند و افرادی مثل خانم واگلیری قرآن را معجزه دانسته و در خصوص قطعی و واقعی بودن گزاره های تاریخی می گوید به وسیله قرآن یک رشته روایات و داستان های منظم و مقطوع و اخباری مبتنی بر قطعیات به ما می رسد (واگلیری، بی تا: ۳۵). البته در میان سخنان مستشرقان این اصل بسیار مورد توجه قرار گرفته به صورتی که برخی از آن ها معتقدند بسیاری از گزاره ها و اخباری که در قرآن آمده است مخالف با واقع اند، در حالی که یکی از اصول عقلانیت در گفتار این است که گزاره های اخباری با واقعیت همخوانی و هماهنگی داشته باشد نه اینکه برخلاف واقعیات باشند، به همین دلیل آن ها مدعی هستند که قرآن به دلیل بیان گزاره های خلاف واقع و عدم رعایت اصل پرهیز از مخالفت با واقع در گفتار خود فاقد عقلانیت گفتاری است. در این پژوهش برخی از شبهات مستشرقان بررسی شده و بدان پاسخ داده می شود.

#### الف) شبهه اول

قرآن پدر ابراهیم را «آزر» نام نهاده در حالی که اسم پدر ابراهیم «تارح» است (سیل، ۱۹۱۳ م: ۴۲۰).

<sup>۱</sup> The book "Against the Religion of the Saracens" by Rinaldo de Monte Crucis.

پاسخ: در مورد اینکه اسم پدر ابراهیم چه بوده و چرا خداوند "آزر" را پدر حضرت ابراهیم خوانده است اقوال مختلفی وجود دارد؛ برخی گفته‌اند آزر نام پدر او نیست، بلکه واژه‌ای است همراه با سرزنش به معنای خطاکار (طبرسی، بی تا، ج ۸: ۱۵۱) برخی دیگر آزر را نام بتی می‌دانند که پدر حضرت ابراهیم آن را می‌پرستید (ابن کثیر، ۲۰۰۳: م: ۱۲۳). البته عموم مفسران و اندیشمندان شیعه بر این نظر هستند که پدر حضرت ابراهیم بت پرست نبوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۵: ۳۰۴)؛ زیرا در سلسله نسب پیامبر اکرم (ص) که خاندان انبیا و اولیا بوده‌اند فرد مشرکی وجود نداشته است؛ لذا مراد از «اب» در این آیه ممکن است عموی آن حضرت یا جد مادری حضرت ابراهیم باشد دلیل آن هم این است که اولاً «اب» در لغت معنای عامی دارد و شامل پدر مادری و عمو نیز می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۷: ۲۳۴). ثانیاً از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند که فرمود: «خداوند متعال پیوسته مرا از اصلاّب پاک به رحم‌های پاک منتقل می‌کرد تا اینکه مرا در این دنیای شما خارج کرد و هرگز به آلودگی‌های جاهلیت، مرا نیالود» (طبرسی، ۱۳۷۵ ش، ج ۴: ۴۹۷) لذا اجداد پیامبر از آدم تا پدرش عبدالله هیچ کدام مشرک نبوده‌اند. همچنین از آیه ۴۱ سوره ابراهیم: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» که برای پدر و مادرش طلب مغفرت می‌کند می‌توان این مطلب را نتیجه گرفت که چون حضرت ابراهیم (ع) از کلمه «والدین» استفاده کرده است و واژه «والدین» منحصراً برای پدر و مادر صلیبی به کار می‌رود، لذا طلب مغفرت برای پدر مشرک خود نکرده است؛ زیرا شرک نزد خداوند گناهی نابخشودنی است. پس پدر صلیبی حضرت ابراهیم (ع) که او برایش طلب مغفرت کرده مشرک نبوده است درحالی که در آیه ۷۴ سوره انعام حضرت ابراهیم (ع) آزر را مشرک خطاب می‌کند لذا مرادش از «اب» همان پدر مادری یا جد مادری و یا عموی خود بوده است که او را به خاطر پرستیدن بت سرزنش کرده است و به او گفته است ای خطاکار! آیا بت‌ها را به خدایی خود اتخاذ کرده‌ای! (هرچند ممکن است نام عمو یا جد مادری‌اش همان آزر باشد) طبق این تفسیر قرآن نام پدر صلیبی حضرت ابراهیم (ع) را بیان نکرده است و ما هم مانند اجماع نسب شناسان نام پدر حضرت ابراهیم را تارح (تارخ) می‌دانیم (ابن کثیر، ۲۰۰۳: م: ۱۲۳)؛ بنابراین گفتار قرآن در اینجا مخالفتی با واقع ندارد و ادعای مستشرقان مبنی بر مخالف واقع بودن گفتار قرآن در این مورد بی‌اساس است.



البته غالب مفسرین اهل سنت با پذیرفتن اینکه پدر حضرت ابراهیم (ع) مشرک بوده، آزر را پدر حضرت ابراهیم (ع) می‌دانند و در پاسخ به این سؤال که چرا در کتب تاریخی اسمی از آزر نیامده است، بلکه اجماع بر این است که نام پدر حضرت ابراهیم (ع) تارح بوده است؟ گفته‌اند که اولاً اجماع نقل شده از مورخان ضعیف است ثانیاً اگر هم این اجماع صحیح باشد منافاتی ندارد که آزر نام دیگر او یا لقب تارح باشد. البته گروهی از اهل سنت همچون سیوطی و فخر رازی مشرک بودن پدر حضرت ابراهیم (ع) را نپذیرفته‌اند؛ سیوطی آزر را به معنای خطاکار گرفته و نقل کرده که فخر رازی آزر را عموی حضرت ابراهیم می‌داند (سیوطی، ۱۴۱۴ ق: ۳۹-۴۰).

در نهایت و بعد از ذکر اقوال و نظرات مختلف مشخص شد که مسلمین به‌خصوص شیعیان نیز نام پدر حضرت ابراهیم (ع) را تارح می‌دانند و بیشتر مفسران از فریقین کلمه آزر را یا به معنای خطاکار گرفته‌اند یا او را عموی پیامبر دانسته‌اند، حتی کسانی که گفته‌اند آزر مشرک بوده و او را پدر حضرت ابراهیم (ع) دانسته‌اند، آزر را نام دوم یا لقب تارح در نظر گرفته‌اند، اما از میان تفاسیری که ذکر شد به نظر می‌رسد تفسیر اول که منتسب به متکلمان شیعه است کامل‌ترین تفسیر است؛ زیرا با آیات دیگر قرآن همخوانی دارد و عدم مخالفت با واقع در گفتار قرآن طبق این تفسیر بهتر نشان داده می‌شود.

## ب) شبهه دوم

تسدال<sup>۱</sup> در کتاب *مصادر الاصلیه للقرآن و همچنین جرج سیل*<sup>۲</sup> در کتاب *مقاله فی الاسلام* در مورد آیات ۲۲-۳۱ سوره مریم، گفته‌اند که قرآن، داستان حضرت مریم را با داستان هاجر مادر حضرت اسماعیل اشتباه گرفته است و اینکه حضرت مریم، حضرت مسیح را در بیت لحم الیهودیه به دنیا آورده است نه در بیابان. همچنین گفته‌شده که حضرت مریم نخل را تکان نداد و پای خود را بر زمین نکشید و نذر سکوت نکرد و حضرت مسیح نیز در حالی که طفل بود سخن نگفت، بلکه همه این‌ها از خرافات مسیحیان است که پیامبر آن‌ها را در سفرهایش شنیده بود (تسدال، ۲۰۱۹ م: ۱۲۸-۱۴۹؛ سیل، ۱۹۱۳ م: ۴۲۹).

<sup>1</sup> William St. Clair Tisdall

<sup>2</sup> George Sale

**پاسخ:** در مورد آیات ۲۲-۳۱ سوره مریم، گفته شده که قرآن، داستان حضرت مریم را با داستان هاجر مادر حضرت اسماعیل اشتباه گرفته است و اینکه حضرت مریم، حضرت مسیح را در بیت لحم یهودیه به دنیا آورده است نه در بیابان. همچنین گفته شده که حضرت مریم نخل را تکان نداد و پای خود را بر زمین نکشید و نذر سکوت نکرد و حضرت مسیح نیز در حالی که طفل بود سخن نگفت... به نظر می‌رسد بخشی از سخنان مستشرقان به گونه‌ای در ذهن تداعی می‌شود که ممکن است این سخنان از کسی صادر شده باشد که علم به غیب داشته یا اینکه خود در زمان وقوع تک‌تک اتفاقات، حاضر بوده است. لکن همین افراد در برابر کتب عهدین که تحریف شده و متن آن‌ها سرشار از تناقضات و سخنانی هستند که هیچ کدام از اصول عقلانیت گفتاری در آن‌ها رعایت نشده است، سکوت می‌کنند. به‌عنوان مثال در انجیل متی، عیسی (ع) اعلام می‌کند که پس از مصلوب شدن سه شبانه روز در زمین مدفون خواهد ماند: «زیرا هم چنان که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود» (انجیل متی، ۱۲: ۴۰) در حالی که اناجیل دیگر مدت دفن او را از غروب جمعه تا قبل از سپیده یکشنبه، یعنی حداکثر یک روز و دو شب می‌دانند (ر.ک. انجیل متی، ۲۷: ۵۷ و ۲۸: ۱). این مستشرقان تناقضات فاحش اناجیل را غیرمعقول نمی‌دانند، اما این گفتار قرآن را که گفته است مریم حضرت عیسی را در مکانی دور به دنیا آورد را به مخالف واقعیت سخن گفتن، متهم می‌کنند در حالی که برفرض که محل ولادت حضرت عیسی در بیت لحم یهودیه باشد باز هیچ مخالفتی با دوردست بودن مکان ولادت حضرت عیسی ندارد. همچنین گفته شده که حضرت مریم نخل را تکان نداد؛ زیرا در اورشلیم درخت نخلی وجود نداشته است، در صورتی که در انجیل یوحنا آمده است که بسیاری از مردم شاخه (برگ) های نخل خرما را گرفته و به دیدار مسیح رفتند (یوحنا ۳۱-۱۲: ۱۲) به‌علاوه، اناجیل تحریف شده هرگز نمی‌توانند ملاک تعیین حقیقت باشند؛ زیرا چه بسیار وقایعی که تحریف شده و چه بسیار مطالب خلاف واقعی که در کتب عهدین ذکر شده است؛ اینکه در اناجیل موجود سخنی از روزه سکوت یا نخل خرما نشده دلیل بر عدم وقوع این اتفاقات نیست، اگر قرار باشد که بین قرآن و کتب عهدین یکی را ملاک اثبات یا عدم اثبات وقایع بدانیم این قرآن است که باید میزان باشد و گفتارهای کتب عهدین

باید بر قرآن عرضه شوند نه بالعکس؛ زیرا قرآن به دور از هر گونه تحریف بوده، چه از نظر زیادت و چه از نظر کاستی، اما کتب عهدین به خاطر تحریف و تناقضات و سخنان غیر معقولی که در آنها فراوان است (کُشتی گرفتن حضرت داود با خداوند و...) نمی‌توانند ملاک سنجش واقعی یا غیر واقعی بودن گزاره‌های تاریخی باشند.

### ج) شبهه سوم

همچنین در مورد آیات ۱۵۰ و ۱۵۴ سوره اعراف «وَ أَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ (۱۵۰) وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاخَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴)» گفته‌اند که؛ اولاً قرآن گفته است "الواح" و جمع آورده است در حالی که فقط دو لوح بوده. ثانیاً قرآن نگفته که الواح شکسته شدند بلکه گفته دوباره آن الواح را برداشت، در حالی که در تورات آمده است که خداوند دو لوح دیگر فرستاد. ثالثاً موسی هرگز مانند سفیهان موی پیشانی برادرش را نکشید (تسدال، ۲۰۱۹ م: ۹۲-۹۳؛ بلاغی، ۱۳۳۲ ق، ج ۲: ۱۶۴).

**پاسخ:** در خصوص تعداد الواح اولاً برخی از مفسران آن را هفت لوح و برخی ده و پاره‌ای دو لوح شمرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۵ ش، ج ۲: ۳۹۲) ثانیاً در تورات‌های رایج الواح هم به صورت جمع آمده هم به صورت تثنیه زیرا در یکجا آمده است «لوح» که در زبان عبری جمع است و در جایی دیگر آمده است «شنی لوح» که به وسیله کلمه «شنی» تثنیه شده است؛ زیرا در زبان عبری اگر «شنی» به واژه جمع اضافه شود آن را تثنیه می‌کند (بلاغی، ۱۳۳۲ ق، ج ۲: ۱۶۵) ثالثاً شما می‌گویید حضرت موسی الواحی را که خداوند با انگشتان خود نوشته و گفته بود آن را در صندوقی از طلا بگذارید و در مقدس‌ترین مکان آن را نگهداری کنید (که نشان از عظمت این الواح دارد و به نوعی لواء و پرچم بنی اسرائیل بوده است) را در حالت عصبانیت شکسته است (تورات، سفر خروج، باب ۳۲، آیه ۱۹) جای تعجب دارد که شما این کار را سفیهانه و نامعقول نمی‌دانید، اما کشیدن موی پیشانی هارون را که در حضور او مردم گوساله پرست شده بودند را عمل سفیهان و غیر عقلانی برمی‌شمارید و می‌گویید قرآن خلاف واقع سخن گفته است. آیت‌الله مکارم شیرازی در مورد کشیدن موی پیشانی هارون می‌نویسد: «در حقیقت این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی حضرت موسی (ع) و و التهاب و بی‌قراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آنها بود و از سوی دیگر

وسيله مؤثري براي تكان دادن مغزهاي خفته بني اسرائيل و توجه دادن آنها به زشتي فوق‌العاده اعمالشان بود؛ بنابراین اگر فرضاً انداختن الواح تورات در اینجا زنده باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد؛ اما با توجه به این حقیقت که بدون ابزار این واکنش شدید و عکس‌العمل پرهیجان، هیچ‌گاه بني اسرائيل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی‌بردند و ممکن بود آثار بت‌پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند، بنابراین این کار نه تنها نکوهیده نبود بلکه واجب و لازم محسوب می‌گردید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۶: ۳۷۸)؛ لذا در این آیات نیز گفتار قرآن نه مخالف واقع بوده و نه عمل حضرت موسی سفیهانه بوده است بلکه به لحاظ آثار تربیتی که در پی داشته عملی معقول بوده است.

#### د) شبهه چهارم

در خصوص آیات «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّي رَضِيًّا» (مریم / ۵-۶) برخی مستشرقان معتقد هستند که ادعای قرآن مبنی بر نگرانی حضرت زکریا و همسرش بر نداشتن وارث، درست نیست بلکه سخن صحیح این است که حضرت زکریا و همسرش انسان‌های وارسته‌ای بودند و بر وارث خودشان بیمناک نبودند (بلاغی، ۱۳۳۲ ق، ج ۲: ۲۱۴)

**پاسخ:** در خصوص این آیات باید گفت: اولاً قرآن نگفته است که زکریا و همسرش انسان‌های وارسته‌ای نبودند بلکه گفته حضرت زکریا می‌ترسیده از اینکه از دنیا برود و نسلی که وارث او باشند، نداشته باشد و این کنایه از همان بی‌اولاد مردن است. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۴: ۸) ثانیاً: عبارات این چنینی در کتب عهدین نیز فراروان است به‌عنوان مثال در انجیل لوقا آمده است که حضرت زکریا از خدا طلبی داشت و در مورد اجابت آن نگران بود که فرشته‌ای آمد و به او گفت نترس خداوند دعای تو را شنید و به‌زودی همسرت فرزندی می‌آورد، نام او را یوحنا بگذار. (لوقا ۱: ۱۳) پس، از این نظر گفتار قرآن با انجیل تفاوتی ندارد فقط در انجیل نگفته است که چرا نگران بود و طلب فرزند می‌کرد که این مطلب ممکن است تحریف‌شده باشد، اما قرآن دلیل آن را ترس از موالی ذکر کرده است که در مورد موالی نظرات مختلفی مطرح شده است؛ ممکن است منظور از «موالی» عموها و پسرعموها

باشد یا «کلاله»<sup>۱</sup> و «عُصْبَه»<sup>۲</sup> برخی نیز گفته‌اند مراد از موالی تنها پسرعموها است (طبرسی، بی تا، ج ۱۵: ۱۴۴).

از سوی دیگر باید پرسید مراد از میراثی که زکریا نمی‌خواست به موالی برسد چیست؟ برخی آن را نبوت دانسته‌اند، اما حقیقت میراث، انتقال مال از میت به بازماندگان است و برای استعمال آن در غیر از معنای حقیقی به دلیل احتیاج است، شاهد این قول این است که زکریا در دعای خود گفت: «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» یعنی خدایا، این فرزند را مرضی و مورد قبول خودت قرار ده تا از تو فرمان‌بری کند. لذا اگر بگوییم مراد از میراث نبوت است، این دعا معنی نداشت و بیهوده بود؛ زیرا مانند این است که کسی بگوید: خدایا پیامبری به سوی ما بفرست و عقل و اخلاق نیکو هم به او عطا کن. درحالی که پیامبر اگر عقل و اخلاق نداشته باشد که دیگر پیامبر نیست. علاوه بر این زکریا بیان کرد از اینکه پسرعموهایش وارث او شوند بیم دارد، به همین خاطر از خداوند متعال طلب فرزند کرد تا وارث او باشد. همچنین علت ترس زکریا بخل نبود بلکه چون او و همسرش انسان‌های وارسته‌ای بودند از این ترس داشتند که اموالشان در راه نامشروع مصرف شود و این نشانه عظمت مقام زکریاست زیرا او حتی نمی‌خواست به وسیله ماترک خود، به اشخاص ناصالح کمکی کرده باشد؛ بنابراین اینکه گفته شود در این آیه گفتار قرآن غیر عقلانی است سخن باطلی است زیرا ادعای آنان امری ناصواب و به دور از واقعیت است.

### ۵) شبهه پنجم

در آیه ۳۷ سوره آل عمران «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ انبأها نبأاً حسناً وَ كَفَّلَهَا زَكْرِيَّا كَمَا دَخَلَ عَلَيْهَا الْجُرَابُ وَ جَدَّ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ ائْتِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» نیز شبهاتی مطرح است؛ اولاً زکریا کفیل مریم نبوده زیرا مریم بنت هالی از نسل داود بوده است ثانیاً میوه‌ای بهشتی برای حضرت مریم نیامده؛ زیرا حضرت مسیح

۱. کلاله به معنای وارثانی است که فرزند و پدر در میانشان نباشد.

۲. عصبه منحصرند به خویشاوند ذکوری که قرابت آنان به سبب خویشاوند ذکور (مثل جد، پسرپسر، برادر، عمو، پسران ایشان) باشد.

گفته است بهشت جای اکل و شرب نیست و در بهشت میوه‌ای نیست بلکه هر چه هست تنعمات روحی است و این‌ها همه خرافات مسیحیان است (بلاغی، ۱۳۳۲، ق، ج ۲: ۲۱۶)

**پاسخ:** در اینجا دو شبهه مطرح است یکی اینکه گفته است زکریا کفیل مریم نبوده و این خلاف واقع است و دوم نزول میوه‌های بهشتی را انکار کرده است. در مورد شبهه نخست؛ کفالت زکریا را به خاطر این انکار می‌کنند که مریم بنت هالی بوده و با زکریا نسبتی نداشته است در حالی که در انجیل لوقا تصریح شده که همسر زکریا از فرزندان هارون بوده و با مریم خویشاوند نسبی بوده است یعنی مریم نیز از فرزندان هارون به‌شمار می‌آمده لذا با زکریا بیگانه نبوده است و چه کسی بهتر از زکریای نبی می‌توانست کفیل مریم مادر حضرت مسیح باشد (بلاغی، ۱۳۳۲، ق، ج ۲: ۲۱۶) ضمناً مطابق آیه «و ما کنت لدیهم إذ یلقون أقالهم أتیمم یکفل مریم و ما کنت لدیهم إذ یختصمون» (آل عمران/ ۴۴) می‌توان گفت تعیین زکریا به عنوان کفیل امری بوده است که پس از نزاع میان افراد مختلف و در پی قرعه و رضایت همگان به نتیجه آن قرعه بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ش، ج ۳: ۱۷۴).

در مورد شبهه دوم از قول حضرت عیسی (ع) می‌گویند بهشت جای اکل و شرب نیست، در حالی که برای سخن خود هیچ منبعی ذکر نکرده و در کتب عهدین نیز این سخن دیده نمی‌شود علاوه بر این در تورات آمده است که ملائکه از ضیافت ابراهیم (ع) و لوط (ع) غذا می‌خوردند (سفر پیدایش، باب ۱۹، آیه ۳). وجود انسان پس از مرگ یا جسمانی است که در این صورت خوردن برای انسان جسمانی در بهشت کاملاً معقول است و در برخی از روایات اکل و شرب در بهشت بدون نیاز به تخلی را به تغذیه کودک در رحم تشبیه کرده‌اند که با وجود خوردن و آشامیدن مانند وجود دنیایی نیاز به دفع ندارد (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ج ۱۰: ۱۵۲) یا وجود انسان پس از مرگ غیر جسمانی و مجرد است مانند ملائکه. اگر مانند ملائکه باشد که نمی‌توانند بخورند و بیاشامند؛ زیرا مجرد از ماده‌اند و نیازی به آن ندارند، اما چون در قرآن بسیار آمده است که در بهشت اکل و شرب وجود دارد نمی‌توان گفت انسان پس از مرگ مجرد محض است. این گفتار که وجود انسان پس از مرگ چگونه است بسیار مفصل است و در این مقال نمی‌گنجد، اما همین قدر بیان می‌کنیم که از نگاه قرآن ملائکه چون مجرد محض‌اند، نمی‌خورند و نمی‌آشامند و گفتار تورات مبنی بر خوردن و آشامیدن ملائکه در ضیافت ابراهیم (ع) و لوط (ع) خود گواه بر محرف بودن تورات است.

### و) شبهه ششم

قرآن می‌گوید که هامان وزیر فرعون بوده است در حالی که فرعون و هامان به هم مربوط نیستند؛ زیرا هامان هزار سال بعد از فرعون بوده و او وزیر احسوروش (خشایارشا) در بابل بوده است نه فرعون در مصر (سیل، ۱۹۱۳ م: ۴۲۰-۴۲۱) تئودور نولدکه (Theodor Nöldeke) در این مورد می‌گوید: «امکان ندارد که نادان‌ترین فرد یهود هم میان هامان، وزیر خشایارشا و هامان، وزیر فرعون خلط نماید» (Nöldeke, 1892, 30).

**پاسخ:** در مورد هامان چند نکته را باید مدنظر داشت: نکته نخست این که در کتب تاریخی ایرانی هیچ‌گاه نیامده که خشایارشا وزیری به نام هامان داشته و او را برکنار کرده و کشته است و به‌جای او شخصی یهودی به نام مردخای گذاشته باشد (معرفت، ۱۴۲۳ ق: ۳۵۱) نکته دوم این است که هامان لغتی عربی نیست و معرب است و مانند آن در قرآن بسیار است مثل سامری که معرب شمرونی است (همان). نکته سوم این است که کتب یهودی به دلیل عدم تواتر و کتب عهدین به دلیل تحریف قابل استناد نیستند و نمی‌توان با آن‌ها گفتار قرآن را موردسنجش قرارداد بلکه این قضیه برعکس است (شعرانی، ۱۳۸۶ ش، ج ۲: ۱۰۰۰). نکته چهارم همان‌طور که فرعون نام عامی است و به معنی پادشاه است یا عزیز به معنی خزانه‌دار است ممکن است هامان نیز عام بوده و به معنی وزیر یا صدراعظم بوده است. (همان، ج ۳: ۱۱۳۹) نکته پنجم این است که ممکن است یهودی‌ها چون از هامان به خاطر اینکه بسیار با بنی‌اسرائیل مخالفت و دشمنی می‌کرد نام او را بر وزیر ایرانی گذاشته باشند زیرا می‌گویند وزیر خشایارشا نیز دشمن یهودی‌ها بوده است. (بدوی، ۱۳۸۳ ش: ۲۸۱) و نکته آخر اینکه وجود نام هارون برای اشخاص متعدد محال نیست. با توجه به نکاتی که ذکر شد مشخص می‌شود که ادعاهای مستشرقان بی‌اساس و غیرقابل استناد است. لذا سخنان قرآن مخالف با واقع نیست بلکه اخبار و گفتار قرآن به دلیل مصون بودن از تحریف، بهترین سند برای کشف حقایق هستند.

### ز) شبهه هفتم

همین‌طور گفته‌اند قرآن خطاب به حضرت موسی می‌گوید بعد از تو، قوم تو را امتحان کردیم و سامری آنان را گمراه کرد، جرج سیل می‌گوید مراد قرآن از سامری همان کسی

است که گوساله‌ای از طلا برای بنی اسرائیل ساخت و آنان را به عبادت آن گوساله فراخواند زیرا حضرت موسی در بین آنان نبود، در صورتی که امکان ندارد سامری در دوران موسی و در میان بنی اسرائیل بوده باشد؛ زیرا هیچ کس به این صفت ذکر نشده است مگر چندین قرن بعد از حضرت موسی یعنی بعد از جلاء بابل. (سیل، ۱۹۱۳ م: ۴۲۳)

**پاسخ:** مستشرقان در این شبهه می‌خواهند بگویند که مسلمانان مرادشان از سامری شخصی بوده از اهل سامره و چون سامره در آن موقع وجود نداشته پس کلام قرآن مخالف واقع است. آیت‌الله مکارم شیرازی این شبهه را به خوبی پاسخ داده‌اند. ایشان در تفسیر نمونه می‌نویسند: «اصل لفظ «سامری» در زبان عبری، «شمری» است و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی درمی‌آیند حرف «شین» به حرف «سین» تبدیل می‌گردد، چنان‌که «موشی» به «موسی» و «یشوع» به «یسوع» تبدیل می‌گردد، بنابراین سامری نیز منسوب به «شمرون» بوده و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب است و از اینجا روشن می‌شود خرده‌گیری بعضی از مسیحیان به قرآن مجید که قرآن شخصی را که در زمان موسی می‌زیسته و سردمدار گوساله‌پرستی شد، سامری منسوب به شهر «سامره» معرفی کرده در صورتی که سامره در آن زمان اصلاً وجود نداشت، بی‌اساس است؛ زیرا چنان‌که گفتیم سامری منسوب به شمرون است نه سامره» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱۳: ۲۹۲).

### ح) شبهه هشتم

از نظر مستشرقان قرآن در آیه ۴۹ سوره یوسف «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُغْصِرُونَ» با اشاره به قحطی که اهل مصر در طول هفت سال متوالی در دوران حضرت یوسف بدان دچار شدند، علت سرسبزی و خرمی بعد از خشک‌سالی را باریدن باران ذکر می‌کند، در حالی که باران به ندرت در آن کشور می‌بارد و هیچ ارتباطی با سرسبزی و خرمی آن ندارد، بلکه سرسبزی و خرمی مصر ناشی از طغیان رود نیل است و این چیزی است که حتی کشورهایی که از سرزمین مصر دور هستند به این موضوع جهل ندارند، چه رسد به کشورهای که با مصر هم‌مرز هستند (Noldeke, 1892: 30-31).

**پاسخ:** در مورد این شبهه ذکر چند نکته ضروری است؛ نکته نخست اینکه طرح سؤال به گونه‌ای است که گویا بارش باران بر سرزمین مصر از شکافته شدن رود نیل سخت‌تر بوده



است؛ در حالی که خداوند بر هر کاری اراده کند انجام خواهد داد. نکته دوم این است که آیه به بارش باران تصریح نکرده است بلکه ممکن است «یغاث» از ماده «غوث» باشد که در این صورت معنایش این می‌شود که مردم در آن چند سال از ناحیه خدا یاری می‌شوند و از گرفتاری و مشقت گرانی رهایی می‌یابند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۱: ۲۶۰). نکته سوم اینکه اگر هم برخی از مفسرین آیه را به معنای باریدن باران گرفته باشند و قدرت و اراده خدا را هم در این کار دخیل ندانیم باز بارش باران مخالف واقع نیست؛ زیرا طبق آمار در سال ۲۰۱۵ در کشور مصر به علت بارش باران و وقوع سیل ۳۶ نفر جان خود را ازدست داده‌اند. با توجه به این نکات مشخص می‌شود که اگر آیه را به معنای بارش باران هم بگیریم، باز گفتار قرآن خلاف واقع نبوده است بلکه به دلیل اینکه کتب عهدین تحریف شده‌اند و منسوب به خداوند نیستند، اما قرآن از تحریف مصون بوده و تمامی آیاتش کلام الهی است، آنچه قرآن بیان می‌کند حقیقت محض است و سخن غیرواقعی در آن راه نخواهد داشت زیرا خداوند عالم به تمام امور است.

#### ط) شبیهه نهم

در سوره مریم آیه ۲۸ «يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا» قرآن می‌گوید که مریم (مادر حضرت عیسی)، خواهرِ هارون (برادرِ حضرت موسی) است، در حالی که بطلان این سخن نیازی به توضیح ندارد (سیل، ۱۹۱۳ م: ۴۲۰).

**پاسخ:** قرآن در سوره مریم آیه ۲۸ حضرت مریم را خواهر هارون خطاب کرده است، در مورد این که مراد از هارون کیست؟ چند احتمال ذکر شده است؛ احتمال نخست این است که طبق گفته پیامبر اکرم (ص) در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می‌دادند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱۳: ۵۱). احتمال دوم این است که چون مریم از نسل هارون بوده این گونه مورد خطاب قرار گرفته است مانند اینکه به یک قریشی می‌گویند یا آخا قریش (رضوان، ۱۴۱۳ ق، ج ۱: ۳۰۲) و احتمال سوم این است که مریم برادری به نام هارون داشته است و قرآن این حقیقت را که در کتب عهدین ذکر نشده است، بیان کرده است؛ زیرا قرآن برخلاف کتب عهدین مصون از دخالت بشر بوده و به طور مستقیم از علم الهی سرچشمه گرفته است. علاوه بر احتمالات ذکر شده لازم است مستشرقان

به این نکته توجه کنند که مسلمانان در صدر اسلام در کنار اهل کتاب زندگی می‌کردند و به‌خوبی می‌دانستند که بین حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) نزدیک قرن‌ها فاصله است و قطعاً پیامبری که جزئیات زندگی پیامبران را برای مردم بیان می‌کرد به‌خوبی می‌دانست که بین این دو پیامبر قرن‌ها فاصله وجود دارد.

در پایان خطاب به مستشرقانی که سراسیمه و بدون شناخت قرآن و از روی عناد به دنبال این هستند که قرآن را حاوی مطالب و وقایع تاریخی مخالف با واقع جلوه دهند تا گفتار قرآن را به عدم عقلانیت توصیف کنند می‌گوییم علت اینکه قرآن مواد تاریخ و جزئیات داستان را نقل نمی‌کند، این است که قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و در این رسالت و هدفی که دارد، یک‌قدم راه را به‌طرف چیزهای دیگر، از قبیل تاریخ و یا رشته‌های دیگر کج نمی‌نماید؛ زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و مسلک‌ش مسلک رمان‌نویسی نیست. هیچ کاری به اینکه فلانی پسر کیست و نسبش چیست و حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمان و مکانی رخ داده است، نداشته و متعرض سایر مشخصاتی که یک تاریخ‌نویس یا رمان‌نویس، بی‌نیاز از ذکر آن نیست، نمی‌شود، چون تعرض به این‌گونه خصوصیات در هدف قرآن (که هدایت هست) دخالت و تأثیر ندارد، برای مردم از نظر هدایت یکسان است که بدانند ابراهیم فرزند «تارخ بن ناحور بن سروج بن رعو بن فالج بن عابر بن شالح بن ارفکشاذ بن سام بن نوح» است یا ندانند... قرآن مجید در عین حال در آن مقدار از علم نافع که بحث در آن واجب بوده، کوتاهی نفرموده است و بحث و نظر در عالم و اجزای آسمانی و زمینی‌اش را هم تحریم نکرده و از خواندن و شنیدن اخبار و تاریخ امم گذشته و سنن و آدابی که در آن امت‌ها معمول بوده و بدان وسیله می‌توان کسب معرفت کرد، جلوگیری ننموده است بلکه از آن به بهترین وجه، مدح و تعریف هم کرده و در آیات بی‌شماری سفارش به تفکر و تفقه و تذکر در آن نیز فرموده است (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۷: ۲۳۸).

## نتیجه‌گیری

از مهم‌ترین اهداف بیان وقایع تاریخی در قرآن، هدایت و عبرت‌گیری انسان‌ها و یافتن راه راست است. برخی از مستشرقان مانند جرج سیل و تئودور نولدکه بعضی از گزاره‌های تاریخی قرآن را غیر واقعی دانسته‌اند، در نتیجه گفتار قرآن به دلیل وجود چنین گزاره‌هایی

که با واقع مطابقت ندارند فاقد عقلانیت گفتاری خواهند بود؛ زیرا عقلانیت در مقام گفتار، مستلزم رعایت اصولی مانند اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع است. این افراد آیاتی مانند آیه ۲۸ سوره مریم، ۴۹ سوره یوسف، ۳۷ آل عمران و... را به عنوان شاهد ادعای خویش ذکر کرده و به دلایلی چون مخالفت این آیات با انجیل، تورات، تاریخ یا حتی شرایط محیطی، گفتار قرآن را غیر واقعی و غیر عقلانی قلمداد می‌کنند. با بررسی آیات مورد نظر مشخص شد بخشی از ادعاهای مستشرقان بر خلاف ادعاهایشان پشتوانه‌ای در کتب مقدس نداشته مانند اینکه حضرت مسیح گفته است بهشت جای اکل و شرب نیست. بخشی از سخنان مستشرقان نیز مبنی بر مخالفت قرآن با کتب مقدس درست نبوده است مانند اسم تارح (تارخ) که از نظر مسلمانان نیز نام پدر حضرت ابراهیم بوده است و بنابر احتمال قوی آزر عموی حضرت ابراهیم است. قسمتی دیگر از ادعاهای مستشرقان مربوط به تاریخ است همچون موضوع سامری که در کجا و چه زمانی بوده که پاسخ داده شد. بعضی از شبهات نیز به شرایط محیطی و آب و هوایی مربوط بود مانند اینکه گفتند هفت سال فراوانی به دلیل طغیان رود نیل بود نه بارندگی؛ زیرا در مصر بارندگی بسیار کم است که جواب آن را مستدل بیان کردیم. در مجموع با بررسی شبهات نشان دادیم گفتار قرآن هرگز با واقع مخالفت نداشته است؛ زیرا قرآن بر خلاف کتب مقدس، از تحریف مصون بوده و گفتارش مطابق با واقع است. بنابراین متهم کردن قرآن به عدم عقلانیت گفتاری، به خاطر مخالفت برخی از گزاره‌هایش با واقع، سخنی پوچ و امری ناصواب است. همچنین طبق نظریه آستین می‌توان گفت کلام قرآن به دلیل رعایت اصل پرهیز از گفتار مخالف با واقع، مرحله سوم از افعال گفتاری که همان فعل بعد از گفتار است را به درستی طی کرده و به واسطه بیان گزاره‌هایی که با عالم واقع تطابق داشته است توانسته است به خوبی بر نفوس انسان‌ها اثر مطلوب بگذارد.

## منابع و مآخذ

\*قرآن کریم.

\*تورات.

\*انجیل.

- ۱) ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۷ م). *جمهرة اللغة*. بيروت لبنان: دار العلم للملايين.
  - ۲) ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۲۰۰۳ م). *قصص الانبياء*. بيروت لبنان: دار و مكتبة الهلال.
  - ۳) بدوی، عبدالرحمن، مترجم سیدی، حسین. (۱۳۸۳ ش). *دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان*. مشهد مقدس: آستان قدس رضوی شرکت به نشر.
  - ۴) بلاغی، محمدجواد. (۱۳۳۲ ق). *الهدی الی دین المصطفی*. ج ۲. صیدا لبنان: مطبعة العرفان.
  - ۵) تسدال، ویلیان سان کلیر، (۲۰۱۹ م). *مصادر الاصلیة للإسلام*. ترجمه عادل جاسم. بيروت. لبنان: منشورات الجمل.
  - ۶) حسینی زبیدی، محمد مرتضی. (۱۴۱۴ ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بيروت لبنان: دارالفکر.
  - ۷) راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. بيروت لبنان: دار الشامیة.
  - ۸) رضوان، عمر بن ابراهیم. (۱۴۱۳ ق). *آراء المستشرقین حول القرآن الکریم و تفسیره*. ریاض عربستان: دار طیبہ.
  - ۹) سیل (سال)، جرج. (۱۹۱۳ م). *مقاله فی الإسلام*. مصر: مطبعة الانجلیزیه.
  - ۱۰) سیوطی، جلال الدین. (۱۴۱۴ ق). *مسالك الحنفاء فی والدی المصطفی*. قاهره. مصر: دارالامین.
  - ۱۱) شعرانی، ابوالحسن. (۱۳۸۶ ش). *پژوهش های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
  - ۱۲) طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۴ ش). *ترجمه تفسیر المیزان*. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
  - ۱۳) طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۵ ش). *تفسیر جوامع الجامع*. جمعی از مترجمین. مشهد مقدس: آستان قدس رضوی بنیاد پژوهش های اسلامی.
  - ۱۴) \_\_\_\_\_ (بی تا). *تفسیر مجمع البیان*. مترجم حسین نوری همدانی. تهران: فراهانی.
  - ۱۵) قائمی نیا، علیرضا. (۱۳۸۱ ش). *وحی و افعال گفتاری*. قم: زلال کوثر.
  - ۱۶) مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی. (۱۴۰۳ ق). *بحارالانوار*. تهران: موسسه الوفاء.
  - ۱۷) معرفت، محمدهادی. (۱۴۲۳ ق). *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*. قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
  - ۱۸) مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ ش). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
  - ۱۹) واگلیری، ل. واکسیا. (بی تا). *پیشرفت سریع اسلام*. ترجمه سید غلام رضا سعیدی. قم: روح.
- 20) Noldeke, Theodor. (۱۸۹۲). *The Sketches From Eastern History*. London: ADAM AND CHARLES BLACK.

## Sources and references

\* The Holy Quran.

\* Torah.

\* Bible.

1. Ibn Darid, Muhammad Ibn Hasan .(1987 AD). Jamrah al-Lagha. Beirut, Lebanon: Dar al-Alam Lamlayin.
2. Ibn Kathir, Ismail Ibn Umar. (2003 AD). Stories of the Prophets Beirut, Lebanon :Al-Hilal School.
3. Badavi ,Abdul Rahman, translated by Sidi, Hossein. (1383). Defending the Qur'an against the opinions of orientalist. Holy Mashhad: Astan Quds Razavi Publishing Company.
4. Balaghi ,Mohammad Javad. (1332 AH). Al-Hadi to Din Al-Mustafa. Volume 2. Saida Lebanon :Matabah Al-Irfan.
5. Tesdahl ,Willian Sunclair, (2019). The original sources of Islam. Translated by Adel Jassim. Beirut. Lebanon: Al-Jamal Manifesto.
6. Hosseini Zubeidi, Mohammad Morteza. (1414 AH). Taj al-Arus, my jewel of al-Qamoos . Beirut, Lebanon: Dar al-Fekr.
7. Ragheb Esfahani, Hossein bin Mohammad. (1412 AH). Vocabulary words of the Qur'an . Beirut, Lebanon: Dar al-Shamiya.
8. Rizwan ,Omar bin Ibrahim. (1413 AH). Orientalists' opinions about the Holy Qur'an and Tafsir. Riyadh, Saudi Arabia: Dar Tayyaba.
9. Sale (Sal), George. (1913 AD). Essay on Islam. Egypt,: English Press.
10. Siyuti ,Jalaluddin. (1414 AH). Masalak al-Hanafa fi Wali al-Mustafa. Cairo. Egypt: Dar al-Amin.
11. Shearani ,Abul Hassan. (1386). The Quranic researches of Allameh Shearani in the interpretations of Majmaal Bayan, Ruh al-Jinan and Manhaj al-Sadeghin. Qom :Book Garden Institute.
12. Tabatabai, Mohammad Hossein. (1374 SH). Translation of Tafsir al-Mizan. Qom seminary teachers' community. Qom: Islamic Publications Office.
13. Tabarsi ,Fazl bin Hassan (1375). Tafsir of Jamaat al-Jamae. A group of translators. Holy Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation.

14. \_\_\_\_\_(Beta). Tafsir Majal al-Bayan. Translated by Hossein Nouri Hamdani. Tehran: Farahani.
15. Ghaemina, Alireza. (1381). Revelation and speech verbs. Qom: Zalal Kausar.
16. Majlesi, Muhammad Baqir bin Muhammad Taqi. (1403 AH). Bahar Al-Anwar Tehran: Al-Ofa Institute.
17. Marafet, Mohammad Hadi. (1423 AH). Doubts and responses about the Holy Qur'an. Qom :Talmohid Publishing Cultural Institute.
18. Makarem Shirazi, Naser. (1374 SH). Sample interpretation. Tehran: Dar al-Katb al-Islamiya.
19. Vagliri ,L. Vaxia. (Beta). The rapid progress of Islam. Translated by Seyyed Gholam Reza Saidi. Qom: Soul.
20. Noldeke, Theodor. (۱۸۹۲). The Sketches From Eastern History. London: ADAM AND CHARLES BLACK.

